

ترکیبِ اِسی و مقاله در گِلگشته‌های ادبی و زبانی

سعید رضوانی

گِلگشته‌های ادبی و زبانی (دفتر اول)، احمد سمیعی (گیلانی)، گردآورنده سایه اقتصادی نیا، هرمس، تهران ۱۳۹۱.

جلد اول مجموعه مقاله‌های احمد سمیعی (گیلانی) به تازگی در ۶۴۱ صفحه به چاپ رسیده است. کتاب مشتمل است بر مقدمه‌ای با عنوان «سرگذشت این قلم»، به قلم سمیعی، «یادداشت گردآورنده»، «نمایه» (فهرست اسامی اشخاص و آثار) و بخش اصلی که ۳۲ مقاله را دربرگرفته است. مقاله‌ها که در دو گروه «تألیف» و «ترجمه و گزارش» دسته‌بندی شده‌اند، همه پیش از این در مجلاتی از قبیل نشر دانش، نامه فرهنگستان و ادب‌پژوهی به چاپ رسیده‌اند، یا صورت مکتوب و گاه مبسوط سخن‌رانی‌هایی هستند که در همایش‌ها ایراد گردیده‌اند.

سمیعی نویسنده و مترجمی صاحب‌سبک است که آثارش تشخص قلم او را در میان ادیبان فارسی‌زبان، حتی هم‌نسلان خود او، به نمایش می‌گذارند. این تشخص جنبه‌های گوناگونی دارد که پرداختن به همه آن‌ها هدف بررسی حاضر نیست. در این مجال تنها به یکی از ویژگی‌های سبک سمیعی در «مقاله‌نویسی» می‌پردازم که البته به عقیده من از اهمیت خاصی برخوردار است و سهم شایانی در کیفیت چشم‌گیر مقاله‌های او دارد. این ویژگی تلفیقی است که نویسنده در بسیاری از نوشته‌های خود از دو قالب یا گونه «اِسی»^۱ (Essay) و «مقاله» (Article) به‌دست می‌دهد.

اِسی و مقاله تفاوت‌های تعریف‌شده‌ای دارند. اِسی برخلاف مقاله از ساختاری آزاد بهره می‌برد. این آزادی البته خود را در فرم هم نشان می‌دهد (برای مثال اِسی معمولاً به فصل‌های مختلف تقسیم نمی‌شود)، اما مهم‌تر بُعد محتوایی آن است. نویسنده اِسی در گزینش آن‌چه می‌گوید، به قواعد معین و چارچوب محدود مقاله پای‌بند نیست. او خود را به اصول علمی ثابت شده و معیارهای عینی هم محدود نمی‌کند و به موضوع از منظر شخصی خود می‌نگرد؛ به همین علت عواطف و احساسات وی نیز به نوشته راه می‌یابند. برعکس از مقاله‌نویس انتظار می‌رود، مطلب را در دایره‌ای بسته با مرزهای تعریف شده ارائه کند. سخنان وی باید مستند به شواهد عینی و — جز آن‌جا که خود آگاهانه نظر جدیدی را طرح می‌کند — مبتنی بر اصول و فرضیه‌های علمی موجود باشد. او از منظر علم معین و گاه حتی نظریه معینی به موضوع می‌پردازد، پس نظر شخصی وی جایی در مقاله ندارد و بازتاب شخصیت خود او در مقاله، مثلاً از طریق ورود احساساتش، عیب به شمار می‌آید. اِسی‌نویس سوژه خود را در تمامیت آن و از زوایای گوناگون به تماشا می‌نشیند و آن‌چه می‌بیند، با خواننده در میان می‌گذارد. مقاله‌نویس اما جنبه معینی از سوژه را برمی‌گزیند و آن‌چه درباره آن می‌داند، به روی کاغذ می‌آورد. اِسی‌نویس حول سوژه می‌چرخد و در آن تأمل می‌کند، اما مقاله‌نویس از نقطه‌ای خاص در سوژه نفوذ می‌کند و تا حدی توان پیش می‌رود.

^۱ برای این قالب یا گونه معادل فارسی «جستار» هم پیش‌نهاد شده و گاه به کار رفته است. اما در این نوشته همه‌جا از واژه «اِسی» استفاده کرده‌ام، چرا که معلوم نیست همه خوانندگان از جستار مفهوم Essay را استنباط کنند.

اسی‌نویس نگاه ماکروسکوپی دارد و مقاله‌نویس نگاه میکروسکوپی. اسی‌نویسی جست‌وجو است و اسی‌نویس پیش از نوشتن نمی‌داند، چه خواهد یافت. مقاله‌نویسی اما عرضه یافته‌ها و از پیش دانسته‌ها است.

مقایسه فوق میان اسی و مقاله این نکته را نیز روشن می‌کند که هیچ‌یک از دو گونه نام‌برده مزیتی بر دیگری ندارد. هرکدام از آن‌ها برای دستیابی به هدف یا اهداف خاصی پدید آمده است و به قول معروف به درد کاری می‌خورد. اسی قالب ایده‌آل انواع تأملات و واکاوی‌ها، اعم از سیاسی-اجتماعی، هنری-ادبی، تاریخی و غیر از آن، است. مقاله اما بهترین قالب برای عرضه مکاشفات و دست‌آوردهای مشخص و دقیق در زمینه علوم مختلف است.

این نیز هست که اسی‌نویسی و مقاله‌نویسی توانایی‌های متفاوت می‌طلبند. اسی‌نویس خوب لزوماً مقاله‌نویس زنده‌ای نیست و برعکس. بازمی‌گردیم به آغاز سخن. گفتیم، از ویژگی‌های سبک سمیعی در «مقاله‌نویسی» این است که در بسیاری از نوشته‌هایش دو گونه اسی و مقاله را با یکدیگر تلفیق می‌کند. پاره‌ای از آثار گردآمده در گنجینه‌های ادبی و زبانی مصداق این تلفیق هستند و در عین حال مهارت نویسنده را هم در اسی‌نویسی و هم در مقاله‌نویسی نشان می‌دهند. برای روشن شدن مطلب دو نمونه از آن‌ها را بررسی می‌کنیم. بدیهی است، در این بررسی تنها به مطالب تألیفی گنجینه‌های ادبی و زبانی نظر داریم و بخش «ترجمه و گزارش» خارج از دایره بحث ماست.

عنوان اولین نمونه «کلام و پیام حافظ» (صص ۳۳-۹۶) است. بخش اول این نوشته طولانی متشکل است از تأملاتی درباره میزان بهره‌برداری شاعران از ظرفیت‌های عمومی زبان، خلاقیت زبانی آنان در بیان تجربیات کاملاً فردی، محدودیت‌های ناگزیر شاعر در استفاده از زبان، لذت مخاطب از دریافت پیام هنرمند و سرانجام نظام زیباشناسی شعر حافظ. سمیعی در این بخش از نوشته اسی‌نویسی کامل‌عیار است. آن‌چه او این‌جا با خواننده درمیان می‌گذارد، حاصل اندیشه‌ورزی است، نه تحقیق. وی آزادانه موضوع را از پاره‌ای زوایای مختلف می‌نگرد و بر نکته‌ای خاص متمرکز نمی‌ماند. نویسنده در تفکراتش عواطف خود را نیز آزاد می‌گذارد و بدین ترتیب احساسات خواننده را مخاطب قرار می‌دهد و با خود همراه می‌کند:

لذت هنری ما را از جهان خاکی می‌رباید و با جلوه‌ای غنی‌تر، سرشارتر و پرهیجان‌تر از هستی آشنا می‌سازد که خود، هشیارانه یا ناهشیارانه، در هوای آنیم. لذت هنری وجود روحانی ما را پر می‌کند و توقعات آن را هم بر ملا می‌سازد و هم برمی‌آورد. سیر و تأمل هنری داروی معجزآفرینی برای ملال زندگی است. نه آن ملال گذرا که خاستگاهش شناخته و مرزهایش پیدا است. ملال محض که با بهروزی و خجسته‌روزگاری نیز همبر می‌شود و ریشه آن در خود زندگی است. حال خوشی که از التذاذ هنری به آدمی دست می‌دهد بهشتی است اما نادیرپاست. ملال زیستن دمی چند فتور می‌پذیرد اما دیری نمی‌گذرد که قاهرانه‌تر بازمی‌گردد: چون از جهان هنر به دنیای معاش رجعت می‌کنیم درمی‌یابیم که زندگی عادی و بادروزه چه سرد و بی‌مایه است و در آنچه واقعیت خواننده می‌شود، واقعیت چندان هم نیست. (ص ۳۴)

سمیعی که معتقد است، عرصه «حضور هنری حافظ [...] گزینش و آرایش و هماهنگی بلکه این‌همانی صورت با پیام» است (ن. ک. ص ۳۵)، بخش دوم «کلام و پیام حافظ» یا پاره اصلی آن را به بررسی شعر حافظ از نظر آواشناسی، واژگان مورد استفاده شاعر، صرف و نحو، صنایع بدیعی و عروض اختصاص می‌دهد. او در این بخش از اثر مورد بحث مقاله‌نویس است و آن‌چه عرضه می‌کند، تحقیقی دقیق و علمی است، حاصل غور در اشعار حافظ و جست‌وجو در پاره‌ای متون کهن دیگر به قصد مقایسه‌های بینامتنی. در این‌جا از استنباط‌ها و

تجربیات کلی نویسنده نشانی نیست. گفته‌های وی مستند است به اسناد و شواهد عمدتاً مستخرج از غزلیات حافظ، شواهدی که گاه از حد و حدود چند مثال بسی فراتر می‌روند و تقریباً همهٔ موارد مربوطه در دیوان خواجه را شامل می‌شوند (برای نمونه ن. ک. به فصل «واژگان و عناصر قاموسی»، صص ۳۷-۴۴). باری خوانندهٔ این بخش نوشته از پژوهشی بنیادی بهره‌مند می‌شود که برای کاوشگران در دیوان حافظ مفید فایدهٔ زیاد است و به علاوه می‌تواند مبنای بسیاری تحقیقات دیگر قرار گیرد. البته نویسنده گاه در همین قسمت که از آن به عنوان مصداق مقاله‌نویسی و پژوهش سخن می‌گوییم، از حدود بیان علمی و عینیت‌گرا خارج می‌شود، و این متأسفانه باعث مطلب را ناهمگن می‌سازد. به عنوان نمونه می‌توان به سخنان زیر دربارهٔ عناصر زبان حافظ اشاره کرد:

این واژه‌ها و ترکیبات و الفاظ و اصطلاحات و عبارات دست‌مایهٔ هنری شاعرند، نتهایی هستند که از آنها هزاران نغمه ساخته می‌شود، عناصر بی‌جان یا کم‌رمقی هستند که در شعر خواجه روح می‌گیرند. [...] با یک‌دیگر آشنایی و الفت و قرابت و خویشاوندی پیدا می‌کنند. یکی دیگری را فرامی‌خواند و این در آن گره می‌خورد و بافتی پردوام و استوار و نقش و نگارهایی بدیع از آنها به وجود می‌آید: حله‌ای تنیده ز دل بافته ز جان که تار و پودش ناگسستنی است. (ص ۵۳)

سمیعی در فصل پایانی «کلام و پیام حافظ» بار دیگر در هیئت اسی‌نویس ظاهر می‌شود. او از کسوت پژوهشگر خارج می‌شود و تحت عنوان «پیام والای حافظ» از زبان خواجه عشق را ستایش می‌کند. وی دیدگاه شخصی خود را در باب سبب اصلی توفیق حافظ با بیانی عمیقاً عاطفی به تصویر می‌کشد و خواننده را با خود به اوجی معنوی می‌برد:

در عشق بی‌اندami، کثرت، حرص، حد و کرانه، افتقار و عیب و نقص نیست و اگر در سخن حافظ سازواری، وحدت، ایجاز، بی‌کرانگی، غنا و کمال دیده می‌شود از این است که بوی عشق شنیده است. حافظ از دولت عشق لسان‌الغیب شده است. اگر دم مسیحایی عشق در کالبد نظم حافظ دمیده نمی‌شد، آن همه هنرنمایی صنعتی بیش نبود. کلام حافظ بیان هنری پیام قدسی او و ستایشگر و نیایشگر عشق است و چون سخن عشق است نشانی دارد و دلنشان شده است. (ص ۹۶)

نمونهٔ دوم مطلبی است با عنوان «سعدی در غزل» (صص ۱۳۷-۱۶۵). هدف اصلی و تبیین‌شدهٔ نوشته نام‌برده «گفت‌وگو از خصوصیات غزل سعدی» یا بررسی «ویژگی‌های شعر تغزلی سعدی» است (ر. ک. صص ۱۴۰-۱۴۱). این است که بدنهٔ اصلی آن را پژوهشی دربارهٔ انواع فنون و شیوه‌های به کار رفته در غزلیات سعدی، اعم از واژه‌ورزی و واژه‌آرایی، ایجاز، بهره‌گیری از زبان محاوره، صنایع بدیعی و جز آن، می‌سازد. شواهد فراوانی که نویسنده در این بخش برای انواع هنرنمایی‌های سعدی ارائه می‌کند، نشان از الفت دیرینهٔ او با شعر سعدی و البته تحقیق دقیق و هدفمند وی دارد. توضیحات او نیز برخی ظرایف پنهان ابیات سعدی را آشکار کرده است که می‌تواند راه‌گشای پژوهشگران دیگر و اصولاً علاقه‌مندان به شعر سعدی باشد. این نیز ناگفته نماند که در مواردی اندک نگاه و نظر شخصی نویسنده با مکاشفات مستند و مستدل خلط شده است. نمونهٔ آن را در صفحهٔ ۱۵۹ می‌بینیم. سمیعی در این جا یادآور شده که سعدی بیش از همهٔ مظاهر زیبایی معشوق (مثلاً زلف و قد و ساق و اندام) به «لب و دهان و دندان» اشاره کرده و این‌ها را در موارد زیادی به شکر و حلوا و امثالهم تشبیه نموده است. اما وی در ادامه این نکته را نشان‌دهندهٔ «سلامت ذوق» شاعر و قرابت آن با «طبیعت بکر انسانی» می‌داند. بدین ترتیب نویسنده بر مکاشفه‌ای ادبی نظری کاملاً شخصی افزوده است.

سمیعی این بار نیز پیش و پس از بدنه اصلی یادشده که مصداقِ دقیقِ مقاله ادبی است، توانایی خود را در اِسی‌نویسی نشان داده است. وی در بخشِ اوّل «سعدی در غزل» از فردیتِ انسان در معنایِ جدّی کلمه، یعنی متمایز بودنِ هر فردِ انسانی و جهانِ او از سایرِ انسان‌ها و دنیاهایِ آنان، سخن می‌گوید؛ از آشکار شدنِ جهانِ درونیِ شاعر در کلماتی که به کار می‌برد، می‌نویسد؛ دربارهٔ رابطهٔ سنت و نوآوری در شعر می‌اندیشد؛ ماهیتِ اثرِ هنری را تبیین می‌کند؛ در کارکردِ نقدِ ادبی می‌نگرد و الخ. باری او در نقشِ اِسی‌نویس موضوع را سبک-بالانه از زوایایِ گوناگون مورد تأمل قرار می‌دهد. نویسنده هر بار که زاویهٔ دید را عوض می‌کند و جنبهٔ دیگری از سوژه را برمی‌گزیند، خوانندهٔ اهلِ فکر را به تعمقِ وامی‌دارد، تا او نیز نظرِ خود را دربارهٔ جنبهٔ موردِ بحث بیابد، نظری که نباید لزوماً با عقیدهٔ نویسنده منطبق باشد. در این بخش زبان هم، در تناسب با ماهیتِ مطلب، به جای دقت و عینیت‌گرایی که لازمهٔ نوشته‌های علمی-تحقیقی است، بیشتر از آرایه‌های مناسب برای بیانِ تجربه‌ها و مشاهداتِ کلی و غیرملموس رنگ می‌گیرد:

عناصرِ بیگانه از سویدایِ جهانِ شاعر هم دست‌گیرند هم گمراه‌ساز. آدمی با این عناصر آشناست و از طریقِ آنها آسان‌تر به خلوتِ شعر راه می‌یابد؛ لیکن اگر بر سرِ آنها زیاده درنگ کند، بیمِ آن است که به وصلِ عروسِ شعر نرسد. نگاهِ منتقد می‌کوشد تا از پسِ پردهٔ رمز به خلوتِ جهانِ شاعر نفوذ کند و، به این مقصود، به سراغ هر روزنی می‌رود تا گوشه‌ای از اندامِ مستورهٔ شعر را دزدیده بنگرد و دست‌کم انگارهٔ آن را به‌فراست دریابد. شاعر، با همهٔ تلاشش برای دست و پا کردنِ خلوتِ امن، طرحی از آن را خواه‌ناخواه در زبانِ خویش منعکس می‌سازد. یگانه درِیچه‌ای که برای نفوذ به حرمِ شاعر به روی ما گشوده است همان زبانِ شاعر، یعنی واژه‌ها و آرایش و انگاره‌بندیِ آنهاست. شاعر با همین واژه‌ها و آرایش و ورزِ آنهاست که هزاران نقش و وزن و خرام پدید می‌آورد و جهانِ خود را بازمی‌سازد، و در همین نقش‌ها و اوزان و هنجارها و خرام‌هاست که همهٔ هویتِ او – منش و بینشِ او – بازتاب می‌یابد. (صص ۱۳۸-۱۳۹)

قسمتِ پایانیِ نوشته نیز، همان‌طور که اشاره شد، عرصهٔ جولانِ قلمِ سمیعی اِسی‌نویس است. او در این جا تخمینِ خود را از جایگاهِ شعر در زندگیِ سعدی ارائه می‌کند، نکاتی کلی دربارهٔ غزلِ وی بیان می‌نماید و سعدی را با حافظ می‌سنجد. گفته‌های نویسنده در این بخش مستند به شواهد و مدارکی نیست، بلکه بیانِ نگرشِ خودِ اوست که ذره‌ذره و طیّ سالیانِ دم‌سازی با شعرِ حافظ و سعدی پرورده شده است. شاید خواندنی‌ترین قسمتِ این بخش از «سعدی در غزل» سطرهایِ آخرِ آن باشد:

اگر بخواهیم سعدی را با حافظ در قیاسی کلی بسنجیم، می‌توانیم بگوییم سعدی بیشتر می‌داند چه می‌خواهد و حافظ بیشتر می‌داند چه نمی‌خواهد. از این رو، حافظ در این دنیا غریب‌تر است. به زبانِ هنری، شعریتِ حافظ بیشتر در معنی است و شعریتِ سعدی بیشتر در لفظ. در حافظ راز و رمز و غریب‌پسندی قوی‌تر است و در سعدی فصاحت و سلامت و اعتدال. شعرِ حافظ بیشتر آسمانی است و شعرِ سعدی بیشتر انسانی. شعرِ حافظ در بستری ژرف جریان دارد که آرامش و عمقِ آن به ذهنیاتِ خواننده مجالِ انعکاس و تصویرآفرینی می‌دهد، اما زلالِ شعرِ سعدی در بستری گسترده و تند روان است که صفایِ آن قعر را نشان می‌دهد و تلاطم و جوش و خروشِ آن انعکاسِ ذهنیاتِ بیگانه و بیرونی را منتفی می‌سازد.

شعرِ حافظ معمایی و اسرارآمیز و شعرِ سعدی روشن و سهل و ممتنع و، با همهٔ سهولت و سادگی، هیجان‌انگیزست. (ص ۱۶۵)